

نجمن کافه نویسندگان

طراح: mahsa

و نیز

مرآت

دلنوشته

مرآت

دلم رابه روزگار سپرده‌ام. تا دورشوم از دره‌ی الم.
دره‌ای که مارا با دردها درخود اسیر کرده بود.

ست

مرآت

دلنوشته مرآت

بلوط (فاطمه خدادادی)



کافه نویسندگان

انتشارات دیجیتال کتاب

اطلاعات اثر

❖ دسته بندی: دلنوشته

❖ عنوان: مرآت

❖ ژانر: تراژدی، اجتماعی

❖ نویسنده: بلوط (فاطمه خدادادی)

❖ انتشارات: کافه نویسندگان

❖ زبان: فارسی

❖ شابک: --

شناسنامه ی اثر

❖ سطح اثر: منتخب

❖ ناظر: تیم نظارت مجموعه کافه نویسندگان

❖ ویراستار: تیم ویراستاری مجموعه کافه نویسندگان

❖ طراح: مهسا

❖ کپیست: مریم

خلاصه اثر:

زخم کهنه ی ما مرحم جواب گو نیست!
عفونت کرده است
و مرحم بی تاثیر!
بیش از دیگران
خود با خود چه کردیم؟
تو ثباتت را فروختی
من نیز آینه وجودیت را
دور از همه خاک کردم
و به یاد ندارم
مرآت چیست؟
و آغازش کجا؟!

پ.ن: تقدیم به تمام بانوان سرزمینم!

کلافگی من از راستینگی است
آشفته‌ام، کم توانم، بی‌انگیزام و هر آنچه ناسازگار نیست به اکنافم آمده.
و بیشتر از همه دلتنگم...
این‌ها تمام چرایی جز تو ندارد.
نگاه نهفته، یاد مرا به راز نهان ما میبرد.
توجه‌های پنهان توست که مرا آشفته‌تر و دلتنگ‌تر می‌کند.

واژه نامه

کلافگی: آشفستگی

راستینگی: واقعیت

اکناف: حوالی، اطراف

نگاه نهفته: پنهان

نهان: پنهان

خیلی آدم‌های نو رفته‌اند
تا کهنه‌ها برایمان باقی بمانند
دل آزار شدن، دور شدن و ستاره‌ای شدن در عرش تاریک دلمان که سویی ندارد.

واژه نامه

عرش: آسمان (در اینجا به معنای والا، مهم)

سو: نور، پرتو

زخم زدن را خوب بلدیم و جز آن
این چنین مهارت در هیچ نداریم.
محبت هایمان در فرجام زُهم می شود.
خداوندا! ما مخلوقات مغتنم توایم.
و برای من چه نفرت انگیز است باور این فرهود که سومیتا مرده است!

واژه نامه

فرجام: پایان

زُهم: زخم

مغتنم: ارزشمند

فرهود: حقیقت

سومیتا: محبت، مهربانی

آشفته که می شد، گویی در دنیایی از اعمال اش معلق می ماند؛ و وجود مرا با خود
می برد، به دل زمین تاریک و غرق در آتشی که شعله ها از خود روشنایی داشت؛ اما
افرازه سوزان اش چشم را ضریر می کرد.
سکوت اش فریاد میزد و صدای تپش های قلب ام را در خود خفه می کرد.
نفس ام را در آغو*ش خود می کشید و قطع می کرد.
ثفل او را احاطه می کرد و مرا بارها می کشت.

واژه نامه

معلق: پادر هوا

افرازه: شعله، زبانه
ضریر: نابینا
خفه: دلگیر
ثفل: درد
احاطه: زندانی، محاصره

دلم رابه روزگار سپردام.
تا دورشوم از دره‌ی الم.
دره‌ای که مارا با دردها درخود اسیر کرده بود.
اما روزگار، افترای بیش نبود.
گر دور می‌شوم دوباره مرا در خود غرق می‌کند.
ازنو بارها و بارها.
بانگ شیون‌اش گوش را کر می‌کند و در دل آشوبی آغاز می‌کند که جوشش چشمه،
چشم را کور می‌کند.
دره‌ی الم، شروع و پایان ندارد.
تا عاقبت الامر باید جان دهم.
کاش...
کاش چاره نیست، بیراه می‌گوییم.
واژه نامه
دره الم: تشبیه مشکلات گذشته

افترا: دروغ

بانگ: فریاد

شیون: گریه، زار

جوشش چشمه چشم: اشک

عاقبت الامر: سرانجام، پایان

چاره: علاج، درمان

بیراه: چرت، بی‌مربوط

دردهایی که در کلام مردم میهمان است. دردهایی که برایش شیون می‌کنند.
و هزارویک مجلس را برای ریشه کنی آن بر پا می‌کنند؛ من زندگی می‌کنم.
رد پای این دردها؛ جسم و روح من را در خود احاطه کرده است.
واژگان تا امید را در من آغاز می‌کنند ردپای ثفل روان را در خود اسیر می‌کند و
جای‌اش در جسم می‌ماند.
اما این مجازات من است؛ امید را فریاد زخم حتی اگر نایی بر تن و جان نمانده باشد.
در میان هزار باره فکر بیا و تبسم زن.

واژه نامه

شیون: زاری

احاطه: محاصره، زندانی

ثفل روان: درد روح

کلام آسان و آرامی است. آرامش
کلمه‌ای که سکوت را در کلام او دیدم.
زیرا که واج به واج زندگانی مرا خالی از سکون فرا گرفته.
او هر آنچه پیش را گشت پیدا نکرد آسودگی!
در گودی گرد محبت نبود.
در عمق آبی چشم نواز نیافت.
در عشق اما...
در دلدادگی و عشق پیدا کرد. چنین که زود گذر بود.
او بود و دیگری نبود. چقدر نفرت دارم از این آمدن، نماندن و نشدها.
مضحک‌ترین است. دوست بداری و محافظت را خوب ندانی. بهانه‌ای بیش نیست!
یافتن آرامش؛ چنین لحمه‌ای برای اش آشوبی بیش نبود.
بعد از نبودن برای یافتن تسکین تمام شهر را به آغو*ش می کشید!

واژه نامه

سکون: آرامش

عمق آبی چشم نواز: دریا

مضحک: خنده دار

لحمه: لحظه

آشوب: اضطراب

تسکین: التیام، آرامش

جهان خالی از آرامش مرا انتظار پر کرده بود.
هزارباره منتظر ماندم
منتظر تا از تمام آدم ها گذر کنی!
صبر کردم. تمام درد های به گش نشسته ات را بگذرانی.
منتظر ماندم تا به خاطر بیاوری.
منتظر ماندم که میان زُهم های به دل نشسته مرا دوست بداری!
و این انتظار جز پوچی هیچ نبود. از کسی که واقعیت را هم به نسیان پیش کش
کرده است!

واژه نامه

گش: دل

زُهم: زخم

پوچی: بیهودگی

نسیان: فراموشی

پیش کش: تقدیم، اهدا، تحفه

راه نرفتن را در کلامی خلاصه کردم
و تو زمانی به گفتنش زبان گشودی که نماندن بهتر بود.
هرسری که تو را باور کردم از گمان خود نادامم کردی.
زخم کهنه ی ما مرحم جواب گو نیست!
عفونت کرده است

و مرحم بی تاثیر!
بیش از دیگران
خود با خود چه کردیم؟
تو ثبات را فروختی
من نیز آینه وجودیت را
دور از همه خاک کردم
و به یاد ندارم
مرآت چیست؟
و آغازش کجا؟
گویی که جای آن که چیست را با فولاد پر کرده‌اند!
همان قدر سنگین و بیشتر از پیش دردناک!
و علاجش اجتناب هر چه بیشترتر از توست!

واژه نامه
گمان: تصور
نادم: پشیمان
مرحم: در اینجا به معنای درمان
ثبات: استقامت
مرآت: آینه
علاج: چاره
اجتناب: دوری

تو را میان واژگان رها می‌کنم و یقین دارم این از قلم انداختن تو، برایم دشوارتر از هر مرارت کنار تو بود؛ زیرا روح‌های به هم گره خورده، دردها را پس می‌زنند و گره کور میان‌شان باز ناشدنی است. ذهن ناتوان‌تر از آن است که روح گره کور؛ خورده را به فراموشی مبتلا کند. اگر هیاهوی باد به خیال تو آغاز شده، او را بگو دویدن‌اش بی‌جاست؛ بنشیند! کسی که بندک‌ور روان را شکافت؛ هزاربرابر جلوتر است. و زلت است رسم ناراست را گام نهد.

واژه نامه

مرارت: سختی

بند: گره

روان: روح

زلت: خطا، لغزش

رسم: راه

ناراست: کژ، نادرست

پدر آمد

بوی نان نیز

بازی نسیم با حریر رقصان خانمان

چشمک نور میان زیلو رنگارنگ

پیچش گیسوانم به دست مادر

دورتر از آشیانه ما
موج‌های به هم سوار
سمک‌های هوشیاریم
نسیم میهمان گیسوان
فراغ بال خیال
یکسر با باد، با موج
با سمک‌های خفته
عمق بحر، برهوت
با آرامش به فنا رفتند.

واژه نامه
حریر: پرده
زیلو: فرش
سمک: ماهی
یم: دریا
فرغ بال: آسودگی خاطر
بحر: دریا
برهوت: کویر، بیابان (در اینجا به معنای بیابان)
فنا: نابودی

جای گماشته بودم
خنده‌ام را
شیطنت‌های بچگانه‌ام را

پس جُنگِ نخ‌نمای صندوقچه
و دل نشین نیست؟
خیال دوباره تسخیر، لم*س، حس کردن
تماما خود!
نسیم می‌وزد
حریرها می‌رقصند
زلف‌های پریشان هم
چمدان حرف‌ها دارد
خیالم دور دست‌ها را سیر
وجود چپ سی*نه نیز
به خیال شکفتن دوباره
اگر چه رنج دارد
امید نیز

واژه‌نامه
جُنگ: آلبوم
سیر: تماشا، سیاحت، گشت
وجود: قلب

خانواده
حامی برای تو
و آغاز کننده

نفرت، محدودیت، ترس، آرزوی مرگ
برای من
مرد نماد، قدرت
زن، خَفَت؟
محدودیت فهم
مرا دور تر می برد
از ستاره نگاهشان که با نفرت زاده شد
دورتر

واژه نامه
حامی: پشتیبان
خَفَت: خوار

نوری که از حصارها
عبور می کند
به جایی می رسد که
تو نخواهی دانست.
به جایی که
دور تر از ذهن توست.
جایی که
من زن
من دختر همسایه
من دختر پدرم

من به دین و آیین‌ات خواهرت
من دختر فامیل
من که حضورام بعد از الله واحد دلیل بقای بشر است
حرف‌هایی شنیدم
که مرگ موقت دنیوی
برایم تاریکی هزارم شد.
همین حرف‌های از سر سرگرمی
تو همسایه،
تو پدرم،
تو برادرم و
توی فامیل دور و نزدیک
هزاران بار نه تنها من زن را
بلکه تماما خواست
تماما عشق
تماما محبت
تماما حرف‌های نگفته
تماما امید وجود
را در من کشت
و تو را دیر ولی آنی در گداخته‌های شعله‌ور تا عاقبت آخرت میسوزاند.

واژه نامه

حصار: پنجره

بقا: استمرار

بشر: انسان

مرگ موقت دنیوی: مرگ قبل از زندگی جاودان

آنی: بلافاصله، فوری
گداخته: مایع، مذاب
شعله ور: افروخته

همه جا تاریک است
صدای نفس‌های به خواب رفته
سکوت را به بازی می‌کشانند.
نور ریزهای رخشان تاریکی کوچه سکوت
سو سو می‌کنند.
گویا با هر پریشان می‌خواهند با رخشش خود تاریکی آشیانه ما را در روشنی
فروزانشان غرق کنند.
و چه بی‌خبرند!
و چه بی‌خبرید، رخشان‌های رقصنده
که ساکنان خانمان
تیرگی خود را در روشنی آشیانمان غرق کردن
این خانه دگر نور نمی‌گیرد.

واژه نامه
نور ریزهای رخشان کوچه: روشنی‌های آویز در شب

خیره است
از سوی آسمان
ستاره‌ی چشمک زن
شب‌های غم‌هایم
نگاه می‌گیرم
دل‌تنگ‌اش می‌شوم.
هنوز کشنده است.
فرار کردن از دردهایشان
نفس را تنگ می‌کنند؛
و به مرور
جان می‌گیرند.

چه آسوده خفته‌اند
و مرا خواب میهمان نیست.
ندانم از شوق رفتن است
یا از ترس رفتن.
حسی درونم نفس می‌کشد
و با من حرف‌ها می‌زنند.
که کلام‌اش مرا خوش
هر چه می‌گوید
در آن نرفتن نیست!

خیال‌ها در ذهنم
آرام آرام
رق*ص می‌کنند.
و به جایی می‌کشانند
که نمی‌دانم چیست
اما مرا در خود غرق می‌کند
ذهنم را از کار می‌اندازد.
حتی سوسوی نور ریزها را
هر شب پشت پلکانم
خاموش می‌کند.
شاید با من بیایید اما
هنوز دلتنگ می‌شوم.

گندم خواهرم
با شمعدانی‌ها حرف می‌زند
مادرم زمزمه می‌کند آرام
و قطرات آبشار حوض
با سفینه گردون سقف اتاقم
آهنگ می‌سازند
بوی نان داغ می‌آید
خواهرم به خیالش

به خاطر
پیاز اشک می‌ریزد
و من به خیالم خود را به خواب
دیگر نخواهم دید
اما دلم تنگ می‌شود.

آمده
از بخشش
از اشتباه‌اش
از دوستت دارم‌ها
پای گوش‌ام زمزمه می‌کند.
چشم‌های پدرم
می‌خواهند به اجبار بخوانم
تیک‌های عصبی برادرانم هم
دستان لرزان مادرم
تسبیح را دور می‌زنند
خواهرم در فکر
خاطرات خود را مرور می‌کند
و گندم تا به دیده می‌آید
مرا هم با خواهرم
به سفر می‌فرستد

کاش زودتر دورتر از
من نفس می کشید.
خاطر من اسیر این نگاهها نمی ماند
دلتنگ نمی شود.
می دانم!

زن درون تابلو
لبخند دارد
گویا با چشمانش
می خواهد
حرفا بزند
تمام وجودم
هزاران نه
هزاران نمی خواهم
را به ل*ب می رساند
نه!
از کم حرفی زخم خشک شده
دهانم سر باز می کند
نگاهشان می کنم
نگاه آنها هم همچون تابلو
حرف می زند

تابلو رو می بینم
نوع نگاهش
با الباقی متفاوت
نگاهش گویی می خندد.

برادرم نامحسوس
خنجر قاتل جسمم را لم*س می کند
درد ندارد
من عادت کرده ام
من خنجری که با ضرب به جانم می افتد
را دوست دارم
بیشتر از کلامش که قاتل روح است.
شاید
مطمئن نیستم اما
دلتنگ می شوم.

زیر گوشم
باز صدایی
زمزمه می کند
دوستت دارم
تماما وجودم آتش می گیرد

از ردپای درد رد شده تنم
زبانہ می کشد.
نگاہم نگاہش را سیر
عادت دارم
به نگاہ قاتل
و زبان ناجی
این متضاد مرد من است.

کاش می شد
کاش زبانم را مجال می دادند
کلام دیدہ ام فراتر از
آنچه زبانم می گفت حرفها داشت
عشق و نفرت با تو
در من شکفته شده و مرده بود
تو را با تمام وجود خواستتم
و تو پی در پی مرا کشاندن
خواسته دلی کہ نشد
تماما خواسته های دلم
تماما آرزوهای دخترانہ ام
صد بار مرد
و از آن ہنگام

از تمام خواسته‌های خود

سفر کردم

بین نخواسته‌ها.

فردا می‌بینمت!

دروغ گفتن را خوب یادم داده است

ل*ب‌هایش کش می‌آید

هزاران اقیانوس نفرت را

در ذهنم جاری می‌کنند.

و از نگاه‌ام سرازیر می‌شود.

چشمان مادرم هنوز حرف‌ها دارد

گویا خیال ذهن مرا خوانده

لبخند می‌زنم

رفتن تنها راه

برای آزادی از مرگ روزانه من است.

اما مادرم

برای تو نیز دلتنگ خواهم شد

برای نگاه نگرانت که تا صبح حرف‌ها دارد.

شاید آخرین شب

از هزارمین شب‌هایی باشد

که من از فردایش
به اجبار
به آن که نمی خواستم
باز می گشتم.
گویی سکوت برای این شب‌های من
موسیقی بی کلامی می‌نواخت
که درد را در وجودم
به لذت معنا می‌کرد.
و امشب شاد می‌نوازد
آرام می‌کند
مرا در هزارتوهای گذشته
غرق می‌کند.
سفر می‌کند در زمان
می‌رود به آن جا
که نسیم می‌وزید،
و گیسوانم را تاب می‌دهد.

این تاریکی محض
را از شب‌های دگر
بیشتر دوست دارم.
به خیالم
فقط رفتن است.

ذهنم به آن چه باید برایش
به زبان جاری می کرد
فکر نمی کند.
و همین زیبا نیست؟

پژواک می شود
در اتاق کوچک و عمیق میهمان سرم
دوستت دارم ها
به تصویر می کشد نگاه ها را
جایی در اقیانوس نفس هایم
تیر می کشد.
تاب ماندن برایم نمانده.
تو زخم ها را در تنم جاری می کنی
و من اگر بمانم
باید تا ابد ثقل وجود را
میزبانی کنم.
ممکن نیست
ماندن را می گویم!

چراغ نیمه مهمان شب
سو سو میکند
و به دنبال طلوع است
سوز نسیم
می زند به صو
می رود تا مغز استخوان
چشم‌هایشان
در تارک دنیا غرق
چمدان بیدار است
می خواهد برویم.

واژه نامه
چراغ نیمه میهمان: اشاره به طلوع خورشید
صو: صورت
تارک دنیا غرق: خوابیدن

وجود تن
کالبد وجود
روح روان ذهن
در سوز نسیم
غرق
می لرزد.

و عشق وجود برای نماندن
تماما مرا را در گدازه
می سوزاند.

واژه نامه
گدازه : توده آتشفشانی

کمان زده
پای چمدانم
پای صورتک زن میهمان تابلو
پای گل‌های شمعدانی سرما سوز
پای شبنم‌های یخ زده‌ی حوض کاشی
لبخند

گویی که سرود می‌شود
با نسیم چرخ می‌خورد
از حریر میهمان حصار
عبور می‌کند.

و به کران آبی آرام پرواز
دل‌م تنگ می‌شود. ...

تارک‌های سیاه
از حریر پوشان فرار می‌کنند.
ستاره روشن وجود در تن آرامِ قل می‌خورد.
زیلوی خسبیده، دست و پا می‌گیرد.
فولاد نشسته؛ دست درب می‌گیرد
به کنج گش از صمیم وجود
حرف‌ها پچ می‌شود.
که فهم را نیست!

واژه نامه
تارک‌های سیاه: تارهای مو
ستاره روشن وجود: نوزاد متولد نشده
زیلو: فرش
خسبیده: خوابیده
فولاد نشسته: لولای درب
گش: دل، قلب، وجود
پچ: پژواک، پخش

گویی که بیگانه است
زیلوی زیر پای
لواستر خاموش
شمعدانی سرمازده
حریرهای آویز حصار
آشیانمان!

بیگانه‌ای است
و گش به مقصد دیر آشنا تر.

سیلی می‌شود!
هر قدمم؛
بر کف‌های سیاه کوچ.
نگاهم در پی
بازشو سرگردان خانمان
دور می‌شود.
نفس نمی‌آید.
پاهایم راه را گم.
بازشو آشیانه گم.
خاطرات گم.
من نیز در پیچ در پیچ کوچک‌های باریک گم می‌شوم.

واژه نامه
کف‌های سیاه: زمین
کوچ: کوچه
کوچک‌های باریک: کوچه

نعره‌ی نسیم
بر سکوت سپیده دم
رق*ص باد بر سیاه شب نشان
پیچ خورده دستان سرد
راه‌های پیچ در پیچ شناس ناشناس
قدم‌های بی مقصد
نفس‌های تنگ شده‌ی آزاد
مقصد دیر
میرسم؟

واژه نامه
سیاه شب نشان: چادر

گردش گرد تاریک
از خطوط سپید خیابان
فرار می کند.
و تا ابد در پی هم می گردند.
ماشین خسته خسبیده‌ای
مرا نگاه، صاحب نیز!
به خیالم کفش‌هایم تندتر از قدم‌هایم
راه می روند.

و من گویا از خودم، عقب‌تر!

واژه‌نامه

گردش گرد تاریک: چرخ ماشین

بوی بنزین سوار بر نسیم

پرواز هر دست اندازه راه

رادیو در خموشی

حرف می‌زنند.

مرآت خیره نیز.

حافظ خیال

بر بلورهای زرین میهمان.

شهر را دیده می‌نگرد.

هم زمان مرآت پای سمع‌هایم با دیده زمزمه می‌کند.

با دیده درد را جاری می‌کنم.

واژه‌نامه

مرآت: آینه

بلورهای زرین: شیشه ماشین

سمع: گوش

تو چه دانی؟

تو چه دانی از نوشته‌های رویای کودکانه من، که مرده است؟!

تو چه دانی از جوشش غم وجود؟
تو چه دانی از زُهم به گش نشسته؟
تو چه دانی از آرزوهای مرده؟
تو چه دانی از مرگ بی‌نهایت باره روح وجود من؟
میدانم!
تو آینه‌ای، اما خوب ندانی!

واژه‌نامه
زُهم: زخم
گش: قلب

بوق‌های ممتد، بازی آتشکده ماشین
با شب سیاه‌ام،
نگاه‌های پرحرف
نگاه شفاف‌اش
که از بودنش حرف می‌زنند.
کمان نشسته میهمان را
با ستاره لموس لم*س می‌کنم.
حق است؛ همیشه بودنش!
حتی در قعر غم‌هایم؛
او مرا جور دیگر می‌خواند.
می‌دانی؟ همه آنچه از او به من ختم می‌شد، متفاوت است!

واژه‌نامه
آتشکده: بخاری
شب سیاهم: چادر
کمان: لبخند

جسم در خموشی آرامش خفته!
در مهر، دوستت دارم‌های پایاپای.
با درونی که با غم، با خستگی، با حرف‌های نگفته، آتش گرفت.
و غمی طولانی، را سیر.
مرده در فریادهای درون
غرق در سکوت.
آه مرآتم...
آه مرآتم در سکوت
پرهیاهو
پر حرف مانده‌ای!

آرامش در بی‌امانی
آرامش در زندگی مطلق
آرامش در هیاهوی سکوت
آرامش در انتهای ثفل‌های وجود

آرامشی از تو که سال‌هاست
در فریادهای منعکس مرده‌است!
در تظاهرهایی که نبودند و نیستند.
چه حیف.
چه حیف مرآتم، پر درد است.
آرامشات!

شب‌نم سر ریز از چشمه جوشان
به ثفل مرآت
به کنارک رها.
آن پی شیشه‌ها زندگی
صدا می‌کند مرا.
چمدان نیز هم‌چنان به رفتن است.
تو تنها چه خواهی کرد؟
با نگاه‌های مرده ما.
حواس را نیست؛ آری تو نیز مردگی!؟

واژه‌نامه

شب‌نم: اشک

چشمه جوشان: چشم (دردی از وجود)

به ثفل: به درد
کنارکرها: پس زدن اشک

دسته‌ی نمدی گره خورده دستانم؛

چرخ‌های مسافر

در انتظار پرواز بر فراز

آن سوی ابرها

صداهای دوباره قابل لم*س

باید دور تر روم

از اقیانوس خاطرات سیه؟

چمدان سفیدی محض میهمان را می‌بیند

در انتها.

واژه‌نامه

دسته نمدی: دسته چمدان

چرخ مسافر: چرخ هواپیما

پی در پی اخطار

و من مسافر با خیال

به سمت بازشوی آبی خانمان

باغچه ترب‌های قرمز

لانه‌ی همسایه‌ی
اسیر درختان پیچ در پیچ
آه شمعدانی‌ها
چه کسی شما را سیراب خواهد کرد؟
مادر پس چشمانم سبز
اما چشمان اسیر کویر خیس.
من نیز چون شاه ماهی جانم در حوض
رهاش کردم!

گردهای سیاه بدون صبر
چرخ می‌خورند.
دستانم
به شور وجود؛ لرزان.
دخترکم در وجود غلتان.
چون من در تب و تاب؛ برای اولین بار.
فاصلمان تا ابرک‌ها صفر
دستم در آغو*ش جمع.
ابرها هم می‌رقصند.

کشیده‌شدن
سوی مائده‌ی سپید

در انتظار، ماهک شب‌باش.
صدای برادرم برای اجبار به نشستن پی‌سمع‌هایم.
ضربه‌ی به وجود
برای سلام‌دیگری بر من.
خواب بودم!
دردناک نیست؛ من عادت کرده‌ام.
کابوس‌هایم تکه‌ای از خاطرات گذشته‌است.
این نیز تحفه‌ای از برادرم.

نخل‌ها دل آسمان را لم*س؛
و نسیم تا قعر دریا سفر؛
کمانک میهمان است.
دفتر ذهن،
خالی از خطوط آشنا
در هزارتو غرق می‌شود.

کفش‌های رقصان بر سنگ سپید
موسیقی نواخته برای عشق
فریاد پی‌درپی گنجشکان
بر فراز نیلی.
جوشش خنده‌ی بی‌پایان در وجود می‌رقصد.

می تابد
نور با سرعتی بدون تردید
بر تارکی‌های دنیایم.
فرار من چه نور شد.
همچون طلوع مهر
بر فراز نیلگون
نقطه‌ی کور نماند.

مرا به دنبال کنج آرامشی است
برای گذراندن دفتری پر نور از زندگی
و خیابان‌ها بسی غریب برای یافتن.
کوچه‌های تنگ
گویا نفس می‌گیرند.
غنچه وجودم غلت می‌خورد.

در حیاط آشیانه‌ای
درخت بلوطی نفس می‌کشید
برگ‌هایش چون ابر لطیف

تنش اما سخت چون تیغ
که می برد و از هم گسیخته نمی شود.
برگ هایش چون غنچه وجودم
تنش چون من
پر از ثقل های عمیق.
حرف می زند.
چون مرآت.
این آشیانه من است.

گیسوانم
به رویای ذهن، همچون کودکی
خود را به نسیم سپرده و رق*ص می کنند.
با هر حرکت نسیم
از من به دور می رود
و تا نزدیک شود
دوباره دور.
حال خوبم به گمان از دوریست.
صدایم به گوشت می رسد با نسیم رقصان میهمان آشیانه ام؟

حصارهایی کشیده
که نور را در خود غرق می کنند.
دوست داشتنی اند!
همچون رویای میهمان ذهن؛
که به خیالش می شود در نسیم رقصید
و تا فراز نور پرواز کرد.
به دور از شب نشان های سو سو کنان
برای پر نور کردن
تارک خیالی که پر ز رخسش نمی شود.

حریر آبی نشسته به تن
با هر موج دریا
رقص می کند
و گل های صورتی با نسیم پرواز می کنند
کلاhek حصیری رها شده
کنار یم
به دنبال صاحب
پرواز می کند.
و من چه بی نشانم
رهایمی یافته ام.
منی که هست

گمشده ایست
در طلسم آزادی اش.

به دنبال آزادی جسم
اما این چنین روانم در دره‌ی الم
تک به تک خاطرات را می پیماید؛ و از نو دوباره جان می دهد.
و ثقلی به گش می نشاند.
که جریانش در وجود دردناک تر است.
وجودم اگر آنها را رها کرده است.
وجود آنها هم چنان در پرورش ثفل های وجود من است.
به حق ایمان دارم
اگر روان آزاد می شود؛ دوباره به دره الم با خیالش زندانی!
من جسم را از چنگال مرگ رها کردم
اما روان هر روز می میرد.
و این مرگ به حقیقت که مکرر اتفاق می افتد نه تدریجی.

دستان برای آغو*ش غنچه وجود و خیره به بحر و کلام های ناتمام باتو و موج های
خروشان

ای یم

چگونه این چنین نزدیک و از حقیقت به دور زیست می کنید؟
صداهای پر درد را چگونه می شنوی

و در عمق عظیسات غرق می‌کنی؟
ما عشق را با وجود تو آغاز کردیم.
و ثفل های رق*ص دهنده وجود دره الم را بر تو فرستادیم؛ اما عشق را قعر خود
خفه کردی و دره الم را این چنین به ساحل جز و مد کردی.
دریا ما همانیم
که با صدایت آرامش را میهمان می‌کردیم؛
و با نوای رق*ص موج‌های ترانه‌های مرده را زنده می‌کردیم.
ما همانیم
که از قعر وجودمان تا قعر وجودت را قدر نفس به نفس‌هایمان دوست داشتیم.
و تو از قعر وجود، دره الم را به وجودمان جزر و مد کردی.
یم ولی من به صدای صداقت تو ایمان داشتم. تو اما با شدت و ضربت، خوب شیشه
صداقت را به صد نیم کردی.

واژه نامه

ضربت: کوبش

نسیم گیسوانم را دور می‌برد و پرندگان آواز چکاوک را سر می‌دهند
اما یم...
موج‌های آرامش‌اش
تیغ بُرنده‌ای است که دگر آرام نمی‌کند.
بلکه سیب وجود را در دستان دردهای روان شده از دره‌ی الم به اسارت می‌فرستد.

چشمه‌ی غرق در برهوت چشمانم را جاری می‌کند.
فریادهای مدفون شده در وجود را به رستاخیز فرا می‌خواند.
و سه نقطه رها شده فریاد ذهن را در رویش با زبان فریاد می‌زند.

تو شنیدی از رد ثفل تن
تو شنیدی از زخم‌های کلام نشسته به گش
تو شنیدی از خنده‌هاییم که دوست‌داشتنی بودند.
و تو چه آگاه بودی از بی‌عدالتی‌ها
از سنگ‌هایی که تپش را حس نمی‌کند
از بی‌رحمی‌ها
از نا صداقتی‌ها
و تماماً هرآنچه شنیدی و آگاه بودی را در خود خفه کردی.
زیرا که به عمق بزرگت دل خوشی؟!
یا به ل*ب‌های تشنه محتاج مایه حیات؟

آه یم
تو نیز غرق می‌شوی
بین سنگ‌هایی که به تلنبار هم
تپش را حس نمی‌کنند.
همانان؛ که خون‌های جاری شده
بی‌عدالتی را جاری گذاشتن.
و به حق آن‌چه باید را ننوشتند.

تو نیز خواهی مرد
و اثری از آن عمق عمیق نخواهد ماند.

پس به سمع آن کارون، ارونند، بهمن شیر، دز، شطیط و گرگر برسان و با آنها هم نوا
شو تا به سمع همگان برسد.
که نفس‌های که در خروارها ناعدالتی‌ها بردند روزی گردان زمین نفس خواهد برد از
تک تکشان.
زیرا هر آن‌چه موجود را برای موجودیت فرصت می‌دهند؛ تا هر آن‌چه پنهان است را
بر زبان جاری کند الا زن!
و این درد وسیع است.
که بگریزی از تماماً حقیقت خود.

بر ناعدالتی خود نیز فریاد کن
که می‌دانم نترس تو نیز محکوم نمی‌شوی اما از روی جاری دیده‌ام نقل کن که تماماً
از حضور کلام آن‌ها ظهور کرد.
از حضور غنچه وجودم؛ دخترم بگو
که مادرش برای رهایی از ندید و نشنفتن آنچه در میانشان جاریست فرار کرد.
از دره الم بگو که در قعر عمق تو غروب کرد.

از مردان که گذر کردی
به مادران که رسیدی
به خیالم که باید گم شی در برهوت عمقت. نه به خاطر حرف‌هایی که زدی و آن‌ها
شنیدند.

به خاطر مرآت دیده‌شان
که هنوز روشن است به امید
با این که از نشده‌ایشان گفתי
هنوز می‌تابند
به آن تاریکی‌ها
به آنان که دره الم را برایشان ساخته‌اند.
که اگر تو یم
خاک نشوی زیر قطره قطره ذرات خاک
تو نیز مرآت را نمی‌بینی!

تقدیم به؛

نگین درویشی
ریحانه عامری
فاطمه برحی
رومینا اشرفی

مونا حیدری

کلام آخر:

سلام، از همه سپاسگزارم بابت وقتی که گماشتید بر هر آن چه از دل واقعیت جوشیده بود. مرآت رو نوشتم به خاطر چیزی که از برون بر درون منعکس شده بود و انتها رو آن چنان به واقعیت‌ها گره نزدم چون قصدم سیاه کردن دلتون نبود بلکه حس کردم باید بنویسم.

امیدوارم پاک بشه تماما لکه‌هایی که

دل‌ها رو تیره کرده.

...

ارادتمند شما بلوط

۵:۰۰

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان پیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایراد هارا اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود.

✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگی کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملا رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از ۰ شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیریم.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کنند منجر به فروش نرسیدن آثار و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

✓ می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز هارا مشاهده کنید.

✓ قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود.

✓ ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید، برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود آثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓ نویسندگی و چاپ در تمام زمینه ها

فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دلنوشته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیار، سفرنامه، خاطره نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.

"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد.

در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید.

شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود

انجمن: [/https://forum.cafewriters.xyz](https://forum.cafewriters.xyz) 

وبسایت: [/https://www.cafewriters.xyz](https://www.cafewriters.xyz) 

اینستاگرام: @cafewriters.xyz 

ایمیل پشتیبانی: support@cafewriters.xyz 

ID: @cafewriters_xyz 

۰۹۹۲۸۸۹۵۵۶۰ 